

از تبریز تا نقوسان

نگاهی به کتاب «گوش نقوسان تفرش» اثر ولی‌الله درودیان

حسین جعفری

رحیم تبریزی

می‌خواهد. کارهای میدانی که شخص مدت‌ها در مکانی دوردست حضور یابد و پس از تحمل مشقت‌های فراوان گویش آن را گردآوری کند یا تک‌نگاری‌هایی از نوع آثار آل‌احمد و ساعدی عرضه نماید، بسیار کمیاب شده است. همین کتاب اگرچه محصول کوشش دوران جوانی مؤلف است، تدوین و چاپ آن به شیوه حاضر کاری است که به لحاظ زبان‌شناسی، ارزش‌های فراوانی دارد. درود بر درودیان و همت بلند او.

درودیان این دشواری را برای روستای خود تقبل کرد، اما اراده‌ای ملی می‌طلبد تا به سرعت دست به کار شود و گویش‌هایی را که در اثر مهاجرت سخن‌گویان آن و یا نفوذ وسیع زبان رسمی در حال برچیده شدن است، تنظیم و تدوین نماید و دانشجویان مقاطع گوناگون زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی و ادبیات به جای رساله‌های تکراری و گاه بی‌فایده، گویش‌های روستاها و شهرهای خود یا دیگران را جمع‌آوری نمایند تا بتوان فرهنگ عظیم گویش‌شناسی زبان فارسی را تدوین و تألیف نمود. گفتم که ظاهراً تبریز را با نقوسان وجه اشتراکی نیست، اما کتاب آقای درودیان نشان داد که حداقل در سه مورد مشابهت و مراودت دارند:

الف) اشتراک و هم‌شکلی در تلفظ کلماتی که در گویش نقوسان هست و مردم تبریز و بسیاری از نقاط آذربایجان به همین شکل تلفظ می‌کنند، مثل:

آزار (āzār)، آمبار (āmbār)، اودوغ (ow-duq)، اوسار (owsār)، تپ (top)، دوطلب (dowtalab)، سورمه (surma)، طوله (towla)، قوطو (qutu)، کیشمیش (kišmiš)، گوله (qul-la)، لندور (landur)، مَجَر (majar)، ناخوش (nāxoš)، نودان (nowdān)، به ترتیب برای بیماری در انسان و رستنی، انبار، ابدوغ، افسار، توپ، داوطلب، سرمه، طولیه، قوطی، کشمش، گوله، آدم بلند بالا و تنومند بیکاره، نردۀ چوبی، بیمار و ناودان.

ب) کلماتی که آنها را با اندک تفاوتی تلفظ می‌کنند و تلفظ آنها به هم نزدیک‌تر است تا به تلفظ زبان معیار.



«شرف‌المکانِ بالمکین»

واقعیت این است که شهرها و روستاها به مردمانش شهرت و ارج و قرب می‌یابند. نیما نام یوش را جاودانه کرد. شمس‌العلماء و عبدالعظیم و محمد قریب، نام گزرگان را. اگر این سه نبودند، کسی هوسمند نمی‌شد که بداند گزرگان روستایی از توابع آشتیان است و حتی با وجود این بزرگان هنوز برخی آن را گرگان می‌خوانند. شیخ محمود شبستری نام شبستر را در ذهن‌ها حک کرد. نام هشتروند با پرفسور هشتروندی، اورازان با آل‌احمد، کدکن با عطار و شفیعی، ندوشن با اسلامی، پاریز با باستانی گره جدایی‌ناپذیری خورده‌اند. درودیان با کتاب جدیدش «گوش نقوسان تفرش» نام خود را با نقوسان و نام نقوسان را با نام خود جاودانه کرد. وی که متولد همین روستا است و تا شش‌سالگی در آن زیسته، دین خود را به زادبوم عزیز خود ادا نمود و محصول آن کتابی است آراسته و ویراسته که انتشارات آیدین به بازار عرضه کرده است. تبریز و نقوسان، ظاهراً هیچ‌وجه اشتراک و تعلق ندارند، اما مؤلف عالم و ناشر علاقه‌مند کتاب، این روستا و شهر باستانی را به هم پیوند داده‌اند.

کتاب «گوش نقوسان تفرش» اولین تألیف از این دست نیست و امید است که آخرین آنها نیز نباشد، ولی در گیرودار زندگی دشوار و پرمشغله امروزی، تهیه چنین کتبی، غنیمتی بزرگ است و همتی مردانه

واژه	تلفظ در نقوسان	تلفظ در تبریز	فارسی معیار
تامارزو	Tāmārzu	Tāmārzi	به کار نمی‌رود. به معنی حسرت‌مند
توربه	Torba	Torbā	توبره
جوانه زن	Ĵavāne-zan	Ĵuvāna-zan	به کار نمی‌رود. به معنی زن جوان
کردو	Kardu	Kardi	کرت
کله ملاق	Kalla-mollāq	Kalla-mallāq	کله‌معلق
گلگی	gelegi	giley	گلایه
گیله	gilla	gila	ظاهراً به کار نمی‌رود. به معنی دانه‌انگور
نندی	nandi	Nanni	ننو، گاهواره
هیش	hiš	Haš	هیچ

- ج) کلماتی که از زبان ترکی وارد گویش نقوسان شده است:
- آقا سقل (āgā-saqqal) «به معنی ریش سفید، بزرگ خاندان. از ترکی آق‌سقل» (ص ۳۲)
 - آلیجه (ālija) دستکش نخی. در تبریز (aljah) تلفظ می‌شود.
 - اُجاق (ojāq)
 - الی‌مه (elima) یا ای‌لی‌مه (ilima) به معنی گره در قالی‌بافی. در آذربایجان (ilmah) تلفظ می‌شود.
 - اوگه‌ای (owgei) به معنی برادر و خواهر ناتنی. در تبریز (owegy) تلفظ می‌شود.
 - ترسه (Tarsa) وارونه.
 - تقلی (toqoli) گوسفند یک‌ساله. در آذربایجان بیشتر به صورت (toxli) تلفظ می‌شود.
 - چُمچه (čomča) قاشق بزرگ چوبی.
 - چوبق (čoboq) چپق. در آذربایجان بیشتر به صورت (čubuq) تلفظ می‌شود.
 - چوش (čowš) چاووش.
 - دُاغ (duāq) روز پاتختی، پارچه مشکی را بر سر عروس می‌اندازند سپس با تشریفاتی داماد یا پسر بچه‌ای آن را از سرعروس برمی‌دارد. در آذربایجان به این مراسم (dua-qāpbā) یعنی برداشتن «دُاغ» به کار می‌رود.
 - دنی‌گون (dinigum) پریروز.
 - ساج (sāj) آهنی پهن که بر آتش نهند و بر آن نان پزند.
 - غین (qeyn) پدرشوه‌ر، مادرشوه‌ر. در آذربایجان به برادر شوه‌ر گفته می‌شود.
 - قاتمه (qātma) ریسمان. در آذربایجان (qātmā) تلفظ می‌شود.
 - قاراقورت (qārāqurut) قره قوروت.
- قازیاقی (qāzyaqi) نوعی سبزی صحرایی. «نام نباتی که به پای غاز شبیه است و ایاغ ترکی است.» (لغت‌نامه دهخدا) در آذربایجان (qāzayaqi) و (qazayaqi) تلفظ می‌شود.
- قبراق (qebraq) چابک. در آذربایجان (qivrax) گویند.
 - قرقو (qergu) پرنده‌ای شکاری. در آذربایجان (qirqi) تلفظ می‌شود.
 - قرو (qerow) سپید شدن زمین بر اثر برف و یخ.
 - قزقان (qezgan) دیگ مسی بزرگ.
 - قشو (qešow) قطعه آهنی که با آن تن اسب و ... از خاک و خاکروبه پاک کنند. در آذربایجان معمولاً با فتح قاف خوانده می‌شود.
 - قیش (qeyš) کمر بند چرمی.
 - لَچک (lačak) روسری زنانه. در آذربایجان (lačah) گفته می‌شود.
 - مُشتلق (moštołq) مژدگانی. در تبریز به صورت (muštuluq) است.
 - میلیچه (miličča) گنجشک. در تبریز به مگس (milčah) گویند.
 - یارمه (yārma) گندم پاک شده... در آذربایجان (yārmā) گویند.
- علاوه بر اینها، مؤلف از رسمی یاد کرده که هم نام ترکی دارد و هم سرودی ترکی در آن خوانده می‌شود. وی در توضیح واژه «ناقالدی» (naqāldi) که شکلی از (naqāldi) تلفظ تبریزیان و به معنی «چه قدر ماند؟» است، می‌نویسد: «چهل روز مانده به عید نوروز، چوپان هر محله‌ای به همان محله می‌رود، حراره‌ای به ترکی می‌خواند و صاحب‌خانه به او گندم، شیرۀ انگور، آرد، قند، چای و یا پول می‌دهد. در گذشته‌ها، ناقالدی عباى نمى‌پوشید و از جارو ریش می‌گذاشت؛ اما امروزه دیگر این رسم به سادگی برگزار می‌شود.» (ص ۸۷) و بدین ترتیب مردم را متوجه می‌کرد که به عید چیزی نمانده است.

نمونه‌های بیشتر از واژه‌های مشترک گویش نقوسان و ترکی تبریز:

ردیف	تلفظ و معنی واژه در نقوسان	تلفظ و معنی واژه در آذربایجان
۱	آجدمه (ājdma) گوره ماست، آمیزه شیر و ماست.	با تلفظ (ājdmā) به معنی مقداری خمیر که خشکانده و نگه می‌دارند تا به عنوان خمیرمایه در نوبت بعدی نان پختن استفاده کنند.
۲	آزمان (āzmān) میش سه چهار ساله.	با همان تلفظ و معنی.
۳	آفتوه (āftowa) آفتابه.	با تلفظ (āftāfā/āftāhā) و با همان معنی.
۴	آل (āl) ... آل جن است اگر زنی را بزند می‌میرد و اگر هم نمیرد دیوانه و بیمار می‌شود. ... آل به شکل و شمایل یک زن آشنا ظاهر می‌شود...	با تلفظ (āl-ārvādi/aleyvādi) و با همان معنی استعمال می‌گردد. (ārvād) = زن
۵	آلاچال پو (ālāčālpow) برف و باران به هم آمیخته.	با تلفظ (ālāčārpow) و با همان معنی. با این توضیح که این برف و باران به هم آمیخته اواخر زمستان و اوایل بهار می‌بارد.
۶	آلاقره (ālāqura) غوره ترش و شیرین که هنوز انگور نشده است.	با تلفظ (ālāqorā) به همان معنی.
۷	الو (elow) آتش، شعله آتش.	با تلفظ (alow) به همان معنی.
۸	اماج (omāj) پُرُشک، ترکیبی از پیاز داغ، آرد که با دست خیس آن را گرد و گلوله کنند...	با تلفظ (umāj) و تقریباً به همان معنی. یکی از انواع آش در آذربایجان، اوماج آشی (umāj-āši) آش اوماج است.
۹	امرو (amro) امرو، گلابی	با تلفظ (āmrud / amrud) به همان معنی
۱۰	او (ow) آب	با این تلفظ به تنهایی به کار نمی‌رود. اما در ترکیب «هم او» (ham-ow) به معنی دو یا چند شخص که در تقسیم آب کهریز یا رودخانه برای آبیاری باغ‌ها و مزارع در یک پاره از چهارپاره شبانه روز قرار می‌گیرند. می‌گویند این افراد با هم، هم او هستند.
۱۱	اوگج (owgaj) گوسفند نر جوان که گندش را نکشیده باشند.	با تلفظ (öyāš / öyaj) و همان معنی
۱۲	ایاز (ayāz) باد خنک، نسیم خنک شبانه‌گاهی	با همان تلفظ و گاهی به صورت (āyāz) و به معنی صافی

ردیف	تلفظ و معنی واژه در نقوسان	تلفظ و معنی واژه در آذربایجان
		آسمان بعد از بارش برف سنگین که برودت هوا شدت می‌یابد.
۱۳	بادیه (bādyā) کاسه مسی	با همان تلفظ و معنی
۱۴	بالان (bālān) هواپیما	با تلفظ (bālān) و به همان معنی
۱۵	برمه کردن (borma-kardan) اخته کردن چارپای نر تا دوسالگی	به صورت مصدر ترکی (burmax) به همان معنی (burmā) صفت است برای چارپای اخته شده.
۱۶	پردو (pardo) چوب‌های یک اندازه که روی تیرهای سقف می‌اندازند و روی آنها را با خاک و گل می‌پوشانند.	با تلفظ (pardi) و همان معنی
۱۷	پشو (peš-ow) شاش، پیشاب، زهراب	با تلفظ (pešāb / pašāb) و همان معنی
۱۸	پنجیره (panjira) پنجره	با تلفظ (panjara) و به همان معنی
۱۹	پی سر (pay-e-sar) پشت سر	با تلفظ (peysar) و همان معنی. البته اگر منظور پس گردن باشد.
۲۰	تایچه (tāyča) کیسه نخی و پشمی جای گندم و آرد.	فقط جزء اول آن «تای» (tāy) به معنی کیسه بزرگ از کتان و ... برای پر کردن گندم و برنج و گردو و ... به کار می‌رود.
۲۱	تایه (tāya) تلبار بافه‌های گندم، جو، یونجه، شبدر، تیغ و خار که روی هم دایره‌وار می‌چینند.	با تلفظ (tāyā) و همان معنی.
۲۲	تپه (tappa) پشته خاکی بلند	با تلفظ (tapa) و همان معنی.
۲۳	تخلمه (texelma) غذایی که بر اثر بی‌آبی سفت شده باشد.	با تلفظ (txlmax) مصدر ترکی، و به معنی سفت شدن غذا در معده و عدم هضم آن
۲۴	ترشک (toršak) نوعی بوته تیغ. برگ آن را که ترش مزه است در بهار می‌خورند.	با تلفظ (turšah) و تقریباً به همان معنی.
۲۵	تکه (taka) بز نر که گندش را نکشیده باشند.	با همان تلفظ و معنی.
۲۶	تونه (tavena) سوزن لحاف‌دوزی	با تلفظ (tabana) و همان معنی.
۲۷	تیان (tiyān) دیگ بزرگ مسی.	با همان تلفظ و معنی با این تفاوت که این نوع دیگ در رنگرزی کارگاه‌های فرش‌بافی به کار رفته است.
۲۸	چادر شو (čāder-šow) چادر شب، نوعی پارچه چارخانه که رختخواب را در آن می‌بندند.	با تلفظ (čaršāb) و همان معنی.

۲۹	چارچار (čar-čār) ۴۴ روز از زمستان گذشته.	با تلفظ (čar-čār) به معنی دانه‌های یخ برف ماندی که در اثر شدت سرما و از آسمان صاف بدون ابر بر زمین می‌ریزد.
۳۰	چارپادار (čārvā-dār) چارپادار.	با تلفظ (čodār) به شغل کسانی اطلاق می‌شده که چارپایان را از بازار یک منطقه و شهر خریده و برای فروش به بازار منطقه و شهر دیگری می‌بردند البته در زمان‌های گذشته بدون استفاده از وسیله نقلیه.
۳۱	چاگاله (čāqāla) میوه نارس بادام یا زردآلو.	با تلفظ (čāqqāla / čāqālā) و با همان معنی.
۳۲	چپش (čapoš) بز ماده دوساله.	با تلفظ (čapiš) و همان معنی.
۳۳	چمند (čamand) چمن، سبزه.	با تلفظ (čīman) و همان معنی.
۳۴	خاک او (xāk-ow) خاک آب، نخستین آبی که به زراعت می‌دهند.	با تلفظ (xakow) و همان معنی.
۳۵	دالان (dālān) راهرو سرپوشیده.	با همان تلفظ و معنی.
۳۶	دبر (dobor) بز نر سه ساله.	با تلفظ (dübür) و همان معنی.
۳۷	دَر (dara) دره، بدون تشدید «را»	با همان تلفظ و معنی.
۳۸	دستلات (dastelāt)، دست و پا داشتن، عرضه و کفایت داشتن.	با تلفظ (dastālāt) و همان معنی.
۳۹	دیم (deym) زراعتی که با باران سیراب شود.	با تلفظ (dem) و همان معنی.
۴۰	رف (raf) طاقچه‌ای سراسری که در دیوار، نزدیک سقف سازند و بر آن اشیاء خانگی گذارند.	با همان تلفظ و معنی.
۴۱	زقوه (zeqq-ow) تلخ، بسیار بد مزه.	با تلفظ (zaqqow) و به معنی بسیار بسیار ترش که از شدت ترشی قابل خوردن نباشد.
۴۲	شام (šam) غروب آفتاب، آغاز شب، غذایی که شب هنگام خورند.	با همان تلفظ و تنها به معنی غذایی که شب هنگام خورند.
۴۳	شرفه (šarfa) سنگ لب بام، قرنیز.	با تلفظ (šarafa) و همان معنی. عموماً به لبه بام هم گفته می‌شود.
۴۴	شَرَه (šorra) آبی که از بلندا فرو ریزد.	به صورت (šor-šorā) و به همان معنی به کار می‌رود.
۴۵	شوچره (šu-čare) شیچره.	با تلفظ (šab-šara) و همان معنی.

۴۶	شیشک (šišak) گوسفند نر دوساله.	با تلفظ (šišah) و همان معنی.
۴۷	شیف (šif) شاخه نازک و نورسته در تنه درخت، ترکه	با تلفظ (süw) و همان معنی.
۴۸	صب (sob) صبح.	با تلفظ (süp) و همان معنی.
۴۹	طناف (tanāf) طناب.	با تلفظ (qanaf / tanaf) و همان معنی.
۵۰	عامو (āmu) عامو.	با تلفظ (ami) و همان معنی.
۵۱	عمه (amma) عمه.	با همان تلفظ و معنی.
۵۲	غلیب (qalbil) غربال - غربیل.	با تلفظ (qalbir) و همان معنی.
۵۳	قرباغه (qorbāqa) قورباغه.	با تلفظ (qorbāqā) و همان معنی.
۵۴	قلمه (qalama) درخت جوان، نهال، درختچه‌ای که تازه کاشته باشند.	با همان تلفظ در معنی درخت تبریزی.
۵۵	قوچ (quč) گوسفند نر جوان که گندش را نکشیده باشند.	با تلفظ (qoč) و همان معنی.
۵۶	کالک (kālak) خربزه نارسیده کوچک.	با تلفظ (kālāh) و همان معنی با این تفاوت که واج «ک» در تلفظ اهالی آذربایجان پیش کامی است.
۵۷	کرمه (karma) تپاله چارپا که اول خمیر می‌کنند بعد با دست پهن می‌کنند و پس از خشک شدن می‌سوزانند.	با همان تلفظ به معنی مدفوع گوسفندان که در اثر گذشت زمان زیرپای گوسفندان به صورت لایه سفت و ضخیمی درمی‌آید. در فصل بهار آن را به بیل بریده، به صورت قطعه‌قطعه از طویله بیرون می‌آورند.
۵۸	کل (kol) کوتاه.	با تلفظ (küla) به همان معنی.
۵۹	کل (kal) بز بدون شاخ.	با همان تلفظ به معنی گاومیش نر.
۶۰	کل آمدن (kal-āmadan) فرارسیدن وقت جفت‌گیری گاوانر.	به صورت مصدر مرکب (kala-durmāx) به معنی آماده جفت‌گیری شدن گاو ماده.
۶۱	کله جوش (kalla-juš) دوغ گرمه.	با تلفظ (kala-još) و همان معنی.
۶۲	کوره چاه (kura-čāh) خط سیر افقی حلقه‌های چاه کاریز (قنات) از ابتدا تا مظهر قنات.	فقط جزء اول آن با تلفظ (küra) به همان معنی.
۶۳	گراگر (gorrāgor) تند، پشت سرهم.	با تلفظ (gurrāgur) با "g" پیش کامی. بیشتر در مورد جریان آب تند و خروشان و سیل گفته می‌شود.
۶۴	گنده خمیر (gonada-xamir) چونه.	فقط جزء اول با تلفظ (künda) با "k" پیش کامی.
۶۵	گنگ بیل (gong-e-bil) جای دسته بیل...	فقط جزء دوم با تلفظ (bel) به کار می‌رود.

۶۶	گواهن (gavāhen) گاواهن.	یا تلفظ (gāfein / gavāhn) در هر دو تلفظ با "g" پیش‌کامی و به همان معنی.
۶۷	لغاز (loqāz) متلک.	با همان تلفظ و معنی.
۶۸	مُجمه (mojama) مجمه، سینی بزرگ مسی و مدوّر و معمولاً کنگره‌دار.	با تلفظ (mažmein) و همان معنی.
۶۹	مومه (muma) درختچه‌ای که تازه کاشته‌اند، نهال.	فقط در برخی از مناطق آذربایجان با تلفظ (mamā) و به همان معنی به کار می‌رود.
۷۰	می‌خوش (meyxoš) آنچه مزه ترش و شیرین دارد، ملس.	با همان تلفظ و معنی.
۷۱	نخل (naxl) تابوتی است چوبین و بزرگ با دو دیواره عرضی قوس‌دار که آن را با پارچه سیاه می‌پوشانند و روز دهم محرم... ناخلین بَزَنسین: (nāxln bazansin) یعنی تابوت آراسته شود! که کنایه‌ای است از آرزوی مرگ برای شخص نفرین شده.	با تلفظ (nāxl) در یک نفرین مادرانه، خطاب به فرزند شلوغ و خطاکار چنین گفته می‌شود:
۷۲	نل (nal) نعل.	با تلفظ (nāl) و به همان معنی.
۷۳	نماز (nomāz) نماز.	با تلفظ (nāmāz) و به همان معنی.
۷۴	ننه (nana) مادر.	با همان تلفظ و معنی.
۷۵	وردنه (vardena) غلتک چوبی که با آن گنده خمیز را پهن کنند. (yaxdān)	با تلفظ (Vardana) و همان معنی.
۷۶	یخدان (yaxān) صندوقی چوبی که رویش مخمل یا چرم کشیده بودند یا روی آن فلز کوبی بود با نقش و نگار، جای نگهداری رخت و لباس و اشیای ارزنده دیگر.	با همان تلفظ و معنی.

و آذربایجان به طرز شگفت‌انگیزی وسعت می‌یافت. یادداشت حاضر را با این سؤال مهم به پایان می‌برم که با وجود بعد مسافت میان آذربایجان و نقوسان و تفاوت جغرافیا و زبان و... راز این همه اشتراک و همانندی در چیست؟

پی‌نوشت

۱. علامت آواشناختی برای نشان‌دادن یکی از مصوت‌های زبان ترکی که حالت کاملاً پیش‌کامی شده مصوت u است.
۲. در واژه‌هایی مانند کر، کرایه و کدو هم، چنین است. حالت پس‌کامی آن در واژه‌هایی نظیر کدام، کود و کار ملاحظه می‌گردد.

بدیهی است به دلایل مختلف که به برخی از آنها اشاره رفت، بسیاری از این واژگان یا فراموش شده‌اند و یا در حال فراموشی هستند. امروز نه تنها جوانان، بلکه بیشترینه میانسالان نیز واژگانی مثل: ناخُل (nāxl)، آلاچرو (ālā-čarpow)، شبشیره (šab-šara) و یخدان (yaxdān) را نمی‌شناسند.

چنان‌که مؤلف دانشمند کتاب در صفحه ۱۷ ذکر نموده‌اند، این کتاب «مختصری است از گویش مردم نقوسان و نه تمامی واژگانی که نقوسانی‌ها برای گذران زندگی مادی و معنوی خود از آن بهره می‌گیرند.» مسلماً اگر این گویش به‌طور کامل گردآوری و ضبط می‌شد، دایره مشابهت‌ها و همانندی‌ها در گویش و زبان مردم نقوسان